

منظر جهانی: تجزیه و تحلیل صحنه های پذیرایی سلطنتی هندوایرانی

ایوان سانتو (دانشگاه اِلته بوداپست / فرهنگستان علوم وین)

ایده هند و ایران تقریباً در هر قرن باز تعریف شده و طیف مردمانی که با هویت هندی و ایرانی شناخته می‌شدند در طول زمان هرگز ثابت نبوده. زمانهایی بوده که هند و ایران نهادهای سیاسی و فرهنگی واحدی را شکل دادند، همانطور هم قرونی بوده سراسر از هم گسیختگی. برخی اوقات ایران و هندوستان همسایه محسوب می‌شدند و دیگر اوقات فاصله بینشان بسیار بزرگ بوده. بعضی اوقات مثلاً در دو قرن اخیر اینطور بوده یا اینطور به نظر میرسد که این دو کشور نه فقط سرزمینهای کوچکتر همجوار را تحت الشعاع قرار میدادند بلکه آنها را در بر می‌گرفتند. با این حال در زمان های دیگری که ایران یا هند یا هر دو به علت رقابت های سیاسی در هم شکسته می‌شدند، بسیاری از فرمانروایی ها و سلطنت هایی که در این زمان شکوفا شده بودند عمدتاً خود را ایرانی و یا هندی می‌پنداشتند. در دوره غزنویان منوچهری دامغانی این شعر را سروده: "الا تا مومنان دارند روزه الا تا هندوان گیرند لکهن (...)" زیادی خرم و خرم زیادی میان مجلس شمشاد و سوسن". اگرچه برای منوچهری دو همسایه، مومنان و هندوان هستند و نه ایران و هند به عنوان دو کشور، وی این مجاورت را با کمک شعر فارسی نو بیان کرده که آن زمان میرفت تا ادبیات ایران و هند را همزمان با کشورگشایی غزنویان به خراسان، افغانستان و پنجاب، در خود فرو برد.

ایده هند و ایران در هر زمان که حکومت مرکزی قوی همچون ایلخانیان و صفویه در ایران و سلطنت دهلی یا مغول در هند بر خاسته، باز تولید شده. در زمان فقدان چنین قدرت مرکزی زنجیره ظریفی از حکومت های هندوایرانی تشکیل می‌شد. در مقابل، تولد یک امپراتوری بزرگ موجب برقراری خطوط دقیق مرزی گشته و در نهایت به شکل گیری سرنوشت جایی با نام افغانستان انجامیده است. نویسنده هندی سید مجتبی علی در کتابی با عنوان یک بنگالی در افغانستان در سال ۱۹۴۸ چنین مینویسد: "در دوران باستان مرزی بین افغانستان و دشتهای هند و اروپایی ایران وجود نداشت همانطور که امروز بین هندوستان و افغانستان مرزی نیست".

پی آمد توسعه امپراتوری های بزرگ هندی و ایرانی این بود که منجر به افزایش آگاهی دوجانبه از یکدیگر میشد: همسایه هر امپراتوری از سرحداتی شروع میشود که امپراتوری از آن بیشتر توان گسترش نداشته است. این مقدمات لازمه مطالعه فاکتورهایی است که درک هندی از ایران و فهم ایرانی از هند را تحت تاثیر قرار داده.

برای چنین روابط پیچیده ای نمی توان تصویری به جز آن نقاشی مشهور جهانگیر و شاه عباس بزرگ به قلم ابوالحسن حدود سال ۱۰۲۷ قمری پیدا کرد که موضوع اصلی این مقاله است^۱ (تصویر ۱). این تصویر را احتمالاً میرزا مهدی استرآبادی در مرقعی گنجانبه بوده که برای نادر شاه، فاتح هندوستان گردآوری کرد و هم اکنون در سن پترزبورگ قرار دارد. وی این مرقع را به شکلی شایسته مشتمل بر نگارگری ها و خوشنویسی های ایرانی و هندی تنظیم کرده است. کار ابوالحسن در واقع نه تنها تصویرگری بلکه ترسیم دقیقی از خواب جهانگیر است که در آن سلطان هندوستان خود را به همراه همتای ایرانی اش به شایستگی و هماهنگی فرمانروای همه جهان میبیند. در رویایش همچون در تصویر این هماهنگی توسط یک شیر و یک گوسفند اظهار میشود که به آسودگی

¹ Freer Gallery of Art, Washington, D. C. F.1945.9a.

برای مثال رجوع شود به:

Sanjeev Prasad Srivastava: *Jahangir, A Connoisseur of Mughal Art*. New Delhi: Abhinav, 2001, fig. 57 For the St. Petersburg Album, see Oleg Akimushkin: *The St. Petersburg Muraqqa'*. Lugano: ARCH Foundation, 1994.

در پای سلطان و شاهی لمیده اند که هر یک به تناسب، سهمی از وظائف الهی را در اداره جهان بر عهده دارند.² تمامی جهان به فرمان آن دوست بدون وجود فرمانروای دیگری، نه حتی امپراتور چین یا پادشاه انگلستان. در حقیقت جهانگیر به روشنی برتری خود را بر شاه عباس که افتخار در درجه دوم اهمیت بودن را داراست، بسیار خوش میدارد. جای تعجب نیست که با وجود ادعای برابری، جهانگیر سهم شیر را میبرد در حالیکه شاه باید به گوسفند بسنده کند. از سوی دیگر شاه پیر و بی رمق به چشم می آید (علی رغم آنکه حتی دو سال هم از جهانگیر جوان تر بوده) و دیگر آنکه پس از مدتی تامل میتوان دید که آغوش پر مهر جهانگیر بیشتر تهدید آمیز به نظر می آید. چنین تصویری هرگز در دربار شاه نمیتوانست کشیده شود و تنها مایه مباهات هندیان است.

رویای جهانگیر و تصویر آن احتمالاً بر آمده از واقعیات تاریخی زمانه خود بوده، اگرچه بسیار دور از چنین جهان رویایی. در زمان خلق اثر، روابط گورکانیان و صفویه به علت کشمکش های جدیدی بر سر افغانستان و به عبارت دقیق تر قندهار که همواره منطقه مورد مناقشه دو فرمانروایی بود، تهدید می شد. شاه عباس بعد از چند بار تلاش ناموفق نهایتاً در سال ۱۰۳۱ قمری موفق به تصرف شهر شد.³ این تصویر به روشنی نگرانی جهانگیر را از سقوط قابل پیش بینی نواحی دور غرب نشان میدهد و هدفی جز نمایش تشریفاتی شکستی قابل حدس و اجتناب ناپذیر ندارد. این نه اولین و نه البته آخرین باریست که قندهار شهری با اهمیت سمبولیک برای گورکانیان به تصرف در آمده بود. هر تهدیدی به قندهار تداعی خاطراتی بود از قبیل ابتدای شکل گیری پیچیده سلسله گورکانیان و آسیب پذیری آن. تصرف قندهار از سلسله ارغونیان در سال ۹۲۸ قمری راه بابر موسس سلسله گورکانیان را به دهلی هموار کرد. به همین ترتیب هم فتح قندهار در سال ۹۵۲ قمری به پناهندگی همایون فرزند و جانشین بابر در دربار شاه طهماسب خاتمه بخشید و جاده را برای برگشت به تاج و تخت هندوستان باز کرد و همچنین پایانی بود برای تحقیر آمیزترین دوران ابتدایی حکومت مغول. به راستی اقامت همایون تنها ملاقات واقعی یک فرمانروای هندی و شاه صفوی است، از این نظر تصویر چندان هم صحنه ای تخیلی محسوب نمیشود و حتی نمایشی مجدد است از یک رویداد واقعی. روایات مختلفی از ملاقات همایون و شاه طهماسب ذکر شده که در تابستان ۹۵۱ قمری در نزدیکی قزوین رخ داده است: روایات در بعضی جزئیات تفاوت دارند ولی همه متفق القول هستند که شاه با آغوشی باز به استقبال همایون رفته بوده است.⁴ در این مورد شاه طهماسب شش سالی هم از همایون (که گرچه او هم در سن ۳۶ سالگی در جوانی به سر میبرد) جوانتر بود و سرشکستگی همایون حقیقتی بوده دردناک. در آن لحظه خاص نه تنها شیر که حتی گوسفندی هم در کار نبوده.

فراتر از این معانی بی درنگ، این صحنه مؤید مطالب در خور توجهی نیز هست. با وجود تمام خصومت های پنهانی که بیان میدارد، تصویر در نهایت نشانگر این است که جهانگیر، شاه را، تنها حاکم همپراز خود میبیند. مطلب دیگر آن است که او خود و همتای صفوی اش را مظهر امپراتوریهایشان در نظر گرفته. و این شاید یکی از اولین مصداق های مدرن در هنر هند باشد که تصویر فرمانروا در حکومت او تجسم شده است. این ژست، آشکارا از مفهوم دولت مدرن الهام گرفته که دولت را یک نهاد یکپارچه می انگارد. در این تصویر جهانگیر و شاه عباس همانطور در نقش سرزمینشان ظاهر شده اند که لویی چهاردهم در فرانسه در چند دهه بعد اعلام کرد دولت منم "l'etat c'est moi". علاوه بر این تصویر یادآور ریشه های تاریخی شکل گیری استعمار مدرن است هنگامیکه در سال ۱۴۹۴ میلادی پادشاه پرتغال و ملکه کاستیا عهدنامه ای به نام توردسیلاس را منعقد کردند و به موجب آن جهان را بین خود تقسیم کرده و هر یک صاحب نیمی از آن شدند (تصویر ۲). چنین اقدامی در آن زمان بی سابقه نبود. داریوش سوم پادشاه هخامنشی پیشنهاد اشتراک جهان را زمانی مطرح کرد که متوجه شد توان توقف اسکندر مقدونی را ندارد. کشورگشایی غیر قابل

² Azfar Moin: The Millennial Sovereign: Sacred Kingship and Sainthood in Islam. New York: Columbia University Press, 2012, 201.

³ Riazul Islam: Indo-Persian Relations, Tehran: Iranian Culture Foundation, 1970, 79-84.

⁴ Sukumar Ray: Humayun in Persia. Kolkata, 1948, 25.

توقف چون اسکندر مقدونی این پیشنهاد را رد کرده و استثنائاً حاکم مطلق جهان میشود. به نظر میرسد که اولین نمونه های بصری از همانندی فرمانروا و قلمرو فرمانروایی در پی جنگ های بین اسکندر و داریوش تصویر شده باشد. در آن نقاشی موزائیکی معروف در ناپل (الهام گرفته از نسخه اصلی از دست رفته در قرن ۴ پیش از میلاد) دو پادشاه در نبردی تن به تن نشان داده میشوند که تمامی روایات مکتوب را نقض میکند (تصویر ۳). در عوض یک تصویر مستند گونه، بیننده مواجه با صحنه ی نبردی پر عظمت است که در آن اروپا و آسیا با شخصیت هایی چون اسکندر و داریوش تجسم شده اند. این چندان هم مبالغه آمیز نیست چرا که میدانیم بعد ها تصاویری با بعد کیهانی از این نبردها کشیده شده به خصوص نبرد گوگمل که در آن پیکر انسانی اروپا و آسیا صحنه نبرد را در یک قاب گرد بر دست برای بیننده نگاه داشته اند که در واقع حکم آیین جهان نما را دارد و بیننده حقیقت جهان را در آن در می یابد (تصویر ۴).

در نقشه جهانگیر کشور های فرانسه، چین، و حتی زنگبار و مجارستان ترسیم شده اما فرمانروایانشان سزاوار معرفی نیستند. جهانگیر فتح جهان را فقط با شاه عباس شریک شده که پایتخت جدیدش معروف به نصف جهان را در تاریخ ۱۰۰۶ قمری به اصفهان منتقل کرد. تصویر نه تنها مؤید محل آن نصف دیگر بلکه اشتباهی صاحب آن نیز هست. از سوی دیگر هنر صفوی در اصفهان نشانگر آن است که قندهار شاخصه اصلی سیاست گذاری دو فرمانروایی است. شاه عباس دوم حدوداً سی سال بعد از مرگ جهانگیر و شاه عباس یکم در دوره بعدی رقابتها برای فتح قندهار، سفارش تزئین دیواره های چهل ستون را با صحنه های پذیرایی شاه طهماسب از همایون داد که بسیار مناسب برای تالار گردهمایی سفیران هندی هم بود (تصویر ۵).

همانطور که دیدیم با آغازین استقرار نوین امپراتوری صفوی و مغول این تصویر دیرین با دیدار سران حکومتها مجدداً احیا شده و به ایجاد واژگان جدیدی در پروپاگاندا درباری می انجامد که در آن واقعیت مستند و احترام متقابل با افسانه و حسادت در هم آمیخته اند.